

دلنوشته چک نویس یک چرت نویس | نیلو - ج



پیشنهاد می شود

دانلود دلنوشته خستگی بی پایان

دلنوشته درد های من یکی دوتا نیست

دانلود دلنوشته دختری از جنس باران

این کتاب در سایت یک رمان آماده شده است.

www.1roman.ir

مسئولیت محتوای دلنوشته با نویسنده می باشد

به نام حق

نام دلنوشته : چک نویس یک چرت نویس

نام نویسنده : نیلو - ج

مقدمه :

چند وقت ایست حس پوچی دارم، حس مزخرف

بودن، مزخرف بودن خودم، زندگی ام، روزگارم،

حتی اطرافیانم هم، همه مزخرف شده اند.

نه نه ببخشید، همه راخط زدم، دوباره می نویسم ، قلم

در دست میگیرم که بنویسیم .

اما چه بنویسم ؟

همه ی چیز چرت شده اند، چه چیزی برا نوشتن دارم؟

یافتم همه‌ی چرت و پرت هستم را مینویسم.

خدا را چه دیدی شاید چرت و پرت هایم حرف

خیلی ها شود .

میگویم عاشق شده ام، می گوید عشق چیست؟

میگویم دوستت دارم، میگوید صدايت را نمیشنوم؟

بلندتر فریاد می زنم دوستت دارم، خنده ی تلخی

نثارم کرد و رفت و رفت و رفت.

و من ماندم و این دیوانگی .

من؟ من؟

نامم را فراموش کرده ام ، من که هستم، اینجا چه

میکنم؟

برای که می نویسم؟

اصلاً چی می نویسم ؟

برای که می نوشتم؟

یادم نیست . همه را خط می زنم تا کسی این چرت

و پرت های مرا نخواند، تا مبادا دیوانه صدایم بکنند.

همیشه دوست داشتم پسر باشم .

آنوقت عاشق همچون خودم میشدم،

در آغوش می گرفتمش، آنقدر در آغوشم فشارش

می دادم که از ذوق و خنده اشکهایش جاری می شد.

بعد بو*س*ه ای روی چشمهایش میگذاشتم و روی دوشم

می انداختم و دور تا دور خانه چرخ میزدم .

آنقدر می چرخیدم که دنیا دور سرم بچرخد و بچرخد.

اما نیستم ...

باز چرت نوشتم ولی کاش دنیا می چرخید و می چرخید

تا مال من می شدی...

۹۷ تمام شد و نیامدی، عید شد سال نو شد ولی باز

نیامدی، ۱۳ بدر شد خواستم سبزه ای گره بزنم که مرا به تو برساند ولی گفتی نزن.

دلیلش را گفتی این گره ها هیچ وقت باز نمی شود و

و فقط پوسیده می شود.

ولی من گره زدم نه سبزه بلکه دلم را به دلت، جانم را

به جانت، روحم را به روحت، تمامم را به تمامت گره زدم.

بگذار باز نشود این گره ها .

بگذار بیوسند، بگذار دلم به همین خوش باشد که کنار تومیپوسم و فنا میشوم.

هووووم باز چرت نوشتم، می دانم جانم تو بزرگیت

عفو کن ..

همه ی ما حرفهای مزخرف و چرت زیادی می زنیم.

مثلاً همین کلمه ی دوستت دارم چرت ترین کلمه است.

وقتی پای حرفت نمی مانی.

وقتی می آیی و عاشق می کنی و خاطره می سازی و

میروی .

وقتی مرد حرفهایت نیستی، پای قولهایت نمی مانی .

می شود چرت گویی.

ولی من همه ی چرت و پرت هایت را دوست داشتم و دارم.

می شود بیایی و باز چرت بگویی که دوستم داری...

متنفرم از انتظار کشیدن، تمام زندگی ام پر شده از انتظار و انتظار.

از همان زمان که در درون مادرم بودم با لگد های پی در پی به مادرم نشان می دادم که متنفرم از انتظار .

منتظر دیدن این دنیای بی ارزش بودم، تا به دنیا آمد انتظارها تمام شد برای دیدن این دنیا، لمس کردن حس کردن این جهان.

انتظار برای راه رفتن دیوانه ام کرد که بروم، بدوم، طی کنم این جهان را، راه رفتم و دیدم ارزشی نداشت.

انتظار برای مدرسه، برای خواندن دیوانه ام کرد.

آخر انتظار ها چه شد نه نامه ی عاشقانه ای نوشتم و نه خواندم.

کاش اصلاً خواندن نوشتن یاد نمی گرفتم، کاش غافل از همه ی عالم هستی می شدم، کاش....

بی خیال دوباره چرت گفتم...

دوباره شب شد و هجوم ناجوانمردانه افکار لعنتی...

اینها از جانم چه می خواهند؟ باز آمده اند خاطره

بسازند و اشکهایم را سرازیر کنند و بروند و من بمانم تمام شب بیداری.

چرا دوستم نداشتم، نه دوستم داشتمی مردش نبود

که بمانی و بجنگی، نه مردش هم بودی پس چه شد

بگذار مرور کنم که چه شد .

تو من را میخواستی و من تو را.

بعد عاشق شدیم، چه عاشقانه ها که نساختیم، حرف

می زدیم ، گل میگفتی، گل می شنفتی، می خندیدم،

روزی هزار بار میگفتی دوستت دارم، من میگفتم دوستت دارم.

پس چه شد کجای کار می لنگید؟

چرا من اینجا تنها افتاده ام؟

چرا دیگر نیستی ؟ چرا خنده هایت دیگر نیست؟

چرا ؟ مگر نباید به هم می رسیدیم؟

هوم بی خیال باز این افکار چرت سراغم آمد.

بروم قرص هایم را بخورم جانانم ...

یادت هست کنارم بودی ، خندیدم خندیدی ، گریه کردم گریه کردی.

غمتم را خوردم ، غمم را خوردی ، کنارت ماندم ولی تو

نماندی ، کنارم نماندی و رفتی.

و من ماندم و جای خالیت هنوز هم غمت را می خورم

ولی تو فرق کرده ای و ترحم می خوانی محبتم را.

رفتگی و رفتگی و من ماندم و تنهایی، متنی سرت نیست ،
دلگیر نیستم ، فقط کمی سرم درد میکند.

هوایت در سرم سنگینی میکند.

این افکار چرت که کجای محبتم اشتباه کردم دیوانه ام
می کند.

بی خیال چرت گفتم....

باز هوس تو به سرم زد.

مگر می شود آدم انقدر زود فراموش کند همه ی بدی ها را.
نه نمیشود ، نمیتوانم عاجزم از فراموش کردن.

هوای تو هوس نیست ، هوای تو نفس است ، نیایی

نفسم میگیرد، خفه میشوم، می میرم .

بی خیال باز یادم آمد تو هوسی نباید هوایت به سرم بزند.

هوایت که بزند نویسنده می شوم اما یک چرت نویسی...

یاد دیو و دلبر افتادم، دیوی عاشق دختر زیبا رویی شد.

دخترک از دیو می ترسید، ولی دیو برای داشتنش جنگید.

در آخر دیو به خاطر مهربانی که داشت پسری زیبا رو

شد و به هم رسیدند.

تو دیو نبودی ، تو مهربان بودی ، زیبا بودی ، محبوب قلبم بودی ولی کاش دیو بودی و به هم می
رسیدیم.

دل دیو مهربان را می خواهد. من پرنس نیستم ولی تو دیو مهربان باش.

بگذار قصه ما هم نقل شود.

می خندی؟ می دانم باز چرت گفتم.

چند وقتی است همه ام چرت شده است.

روزگارم، حال و احوالم، افکارم، همه و همه چرت اند.

نمیدانم چه کنم؟

به که پناه ببرم از این چرت و پرت های دور و ورم.

همه را پاک میکنم.

دوباره شروع میکنم، نباید اجازه ورود این چرت ها را

بدهم، اما چگونه، چه کنم؟

از نو می نویسم چرت نوشتن ایرادی ندارد چرت نوشتن بد است.

نباید اجازه چرت شدن حال و احوالم را بدهم.

خدایا یاری ام کن چرت نشوم...

میخواهم چرت بنویسم، چرت ترین حرفهای عالم را بزنم.

مهم نیست کسی چه میگوید، مهم این است که خالی

شوم.

خالی شوم از تمام این افکار و احساسات و عواطف،

خالی شوم از این همه بغض لعنتی، فقط خالی شوم.

می نویسم

نه دوباره پاک می‌کنم، دوباره می‌نویسم، نه باز نشد لعنت به این حال ، دوباره پاک می‌کنم و از
نو می‌نویسم ...

باز نشد ، هوم امروز حال چرت نوشتن را هم ندارم ...

بی خیال....

امروز دعوا کرده ام .

خنده دار است، منی که خود بدترینم ، برای بدی

دیگران دعوا راه می‌اندازم.

خود غمگینم، سر غمگینی دیگران دعوا راه می‌اندازم که فلانی حق نداری غمگین باشی.

خود دیوانه ام ، سر دیوانگی دیگران دعوا راه

می‌اندازم که چرا خود را به جنون می‌زنید درحالی‌که که خود مجنون ترینم.

خود نالانم از روزگرم از سرنوشتم ، دعوا راه می‌اندازم که فلانی چرا کفر می‌گویی، نالان نباش
می‌گذرد.

حرفهایم را زیاد جدی نگیرید چرت زیاد می‌گویم...

حرفهای من مثل صدای غار غار کلاغ سیاه می‌ماند.

زیبا نیست ولی حرف است ، حرف دلم، می‌دانم خیلی

چرت هستند ولی حرف دل است.

کلاغ مگر خودش خواست غار کند و بدترین صدا را داشته باشد ، مگر خودش خواست سیاه
باشد و همه به بخت سیاهش بخندند.

من نیز کلاغم، خودم نخواستم این باشم.

حرفهایم چرت است چون خودم چیزی که می‌گویم نیستم .

دروغ گفتن چرت گفتن نیست.

گاهی دروغ گفتن بهتر از راست گفتن است ، گاهی راست گفتن بزرگترین گناه کبیره است.

اگر راست بگویی و جان کسی را بگیری گناه کبیره نیست، اگر دروغت نجات می دهد و راستت جان ، پس

دروغ کبیره نیست.

چرت گفتم می دانم ، ولی حق دهید.

این روزگار خیلی ها فقط حاضرند به دروغ هم که شده کسی به آنها بگویند دوستشان دارند، تا ادامه دهند این زندگی و حیات را.

گاهی برای دلی دروغ بگوئیم .

باز چرت نوشتیم می دانم ولی حرف است دیگر...

به نظر چرت گویی آسان است ولی سخت ترین حرفها

چرت گفتن و نوشتن است.

سخت است بد باشی و چرت بگویی که خوبی و دنیا به کام است و فلان و فلان..

سخت است عاشق باشی و بشکنی و بعد به چرت بگویی که چیزی نیست ، که حالت خوب است، که فراموش کرده ای و دیگر مهم نیست.

سخت است به روی خود نیاوری که نابود شده ای و مثل قوری چینی بند زده ی مادر ، خود را محکم نشان دهی .

میخواهم اعتراف کنم شکسته ام ، بند زدم دلم را ولی دوام بند قوری مادر را نداشت ، دلم وا رفت...

چرت گفتن سخت است...

هوای این روزها را دیده ای چرت شده است.

نه می دانی بارانی ایست، نه می دانی آفتابی ایست.

این روزها نمی دانی پاییز است که عاشق بشوی و عاشقیکنی، نه می دانی زمستان است که درد فراغ بکشی.

بهار حالش معلوم نیست.

بهار که بهار است هم چرت شده چه رسد به آدمیان...

هر کس که گفته مرد گریه نمی کند چرت گفته است.

اصلاً به نظر من گریه را باید مرد کند نه زن.

زن حساس است لطیف است گریه اش همیشگی است.

ولی مرد قوی وسخت باید گریه کند تا آرام شود.

امان از روزی که مرد گریه کند، خدا نصیب نکند که ببینید.

مرد که گریه می کند زمین و زمان گریه می کند.

نصیحت میکنم:

گریه کن تا آرام شوی نه گریه زنانه، مردانه گریه کن آرام شوی....

حالت خوب است؟؟

سوالی که پاسخی برایش پیدا نمی کنم.

حال چه گونه باید خوب باشد و چگونه بد می شود؟

مگر حال خوب و بد باید به خوشی و نا خوشی باشد.

حال خوب و بد به سلامتی و مریضی مگر باید مربوط

باشد.

آهای من خوب نیستم .

حالم خوب نیست نه صبر کن سالم خوب است.

نه فکر کردم سالم بد است .

تویی که سالم را جویا می شوی درمان بلدی ؟

درمان حالی که نمی دانم را بلدی ??

سالم چرت ترین حال است، درمان بلدی ??

میاد پیشتون با خوشحالی باب اسفنجی،

عاشق آب این توپولی باب اسفنجی.

همیشه از باب اسفنجی و شعر هایش متنفر بودم.

اصلاً می گفتم مگر چرت تر از این کاراتون هم هست.

مگر چرت تر از پاتریک هم داریم .

من این روزها دوست دارم پاتریک شوم . همان قدر مهربان ، همان قدر خنگ ، همان قدر دوست داشتنی.

چرا ؟

چرا نشد؟

چرا نیامد؟

چرا رفت؟

چرا و چرا و چرا....

و سوالاتی که بی جواب می ماند.

دل‌هایی که می گیرد، تنگ می شوند، خفه می شوند، اصلانمی دانم چه می شود، شاید می میرد .
چرا شب می شود که تاریک شود دلم، چرا روز می شود که دوباره شروع شود تمام غمها، دردها،
رنج ها.

چرا نمی توانم حرف بزنم؟ نه حرف میزنم کسی نمی فهمد.

چرا

آه لعنت به حرفهایی که نمیتوان زد.

باز چرت نوشتم می دانم .

امروز می خندم ، قهقهه می زنم ، صدایم را بلندتر

میکنم و باز می خندم .

حالم را نمیدانم ، خنده ام را نمی دانم .

اصلاً چرا می خندم؟

من ... من...وای نامم را یادم نمی آید ، حرفم را یادم

نمی آید، دلیل بودنم را یادم نمی آید.

بی خیال، تمام حال و افکارم چرت است، بی خیالِ

همه چیز دوباره می خندم.

دختری عاشق می شود.

پسری عاشق می شود.

هیچ کس به هیچ کس نمی رسد، هیچ کس معشوقه کسی نمی شود.

دختری دیدم هنوز چشم به راه بود که محبوبش بیاید،
در آغوش بگیرد و خانه ای رویایی برایش بسازد.
ولی کسی از این راه نمی آید.
کسی به دخترک بگوید منتظر نماند.
چه کسی دل دارد که چشم های منتظر دخترک را
ببندد، امیدش را نا امید کند.
آهای دخترک بلند شو کسی از راه نمی آید .
دخترک چرت نمی گویم ، بخدا دروغ نمی گویم کسی
نمی آید منتظر نمان....
دوستت دارم.
میخواهم فریاد بزدم دوستت دارم، مگر چه عیبی دارد؟
مگر بد است دختری فریاد بزند دوست داشتنش را؟
نفسم از دوریت بالا نمی آید، دلم برایت تنگ است، دلم هوایت را میخواهد که در آن نفس
بکشد، جان بگیرد.
بخدا دوستت داشتن عیب نیست، عاشقی عیب نیست، فدا شدن عیب نیست.
چرت است اگر بگویند زشت است دختر عاشق شود و همه جا جار بزند.
چرت است اگر بگویند زشت است که بگویند دلدادگی عیب است، جان دادن برایش عیب
است.
امروز اینها چرت هستند و حرفهای من صادقانه ترین حرف دنیاست.
محبوبم دوستت دارم.

شب شد .

صبح شد.

و باز شب شد.

و تکرار و تکرار و تکرار.

خسته ام از این همه تکرار ، خسته ام از این همه درد.

خدایا تمامش کن.

نه زبان گاز میگیرم.

خدایا شکرت .

خدایا چند وقتی ایست چرت زیاد میگوییم، تو به دل

نگیر.

فقط خسته ام .

خدایا شکرت...

نیستی جواب حال خرابم را بدهی.

محبوبم نیستی اشک چشمانم را با دستهای مردانه ات

پاک کنی.

دلم برایت تنگ است به این وقت به این شب به این بغض قسم دلم تنگ است.

لعنت به شرط چرتی که باهم گذاشتیم.

من توان این جدایی را ندارم، بخدا قسم کم آورده ام.
به این حال خرابم کم آوردم.
بیا چرت نگوییم ، بیا منطقی حرف بزنیم ، بیا جانم .
جانانم بیا ، محبوبم بیا، معشوقم بیا.
دلم هوایت را کرد، بیا که روزه ام را این بغض و اشک باطل نکند.
نیستی که پشتم باشی کنارم باشی.
نیستی چتر روی سرم باشی.
نیستی که نگذاری کسی چرت و پرت تحویلم ندهد.
چرت می گویم می دانم ، شدنی نیست ، آمدنت ، بودنت ، کنارم ماندنت.
دلم به همین چرت ها خوش است ، همین چرت و پرت ها را هم نگوییم دلم می ترکد.
قلبم درد می کند ، تیر میکشد، سرم گنجایش این همه افکار چرت را ندارد.
بند افکارم چند وقت ایست پاره شده است.
نمی دانم شاید من خود آن ها را پاره کرده ام، چند وقت ایست که ذهنم نمی کشد ،قلبم نمی زند
، دستم نمی نویسد ، حتی بغضی هم به سراغم نمی آید.
نکند سنگ شده ام .
نکند روزگار مرا دیوانه کرده ، نکند جنون به سرم زده ، نکند قلبم...
نه خدا نکند قلبم ،قلب نباشد.
امروز هم چرت فقط نوشتم و عاشقانه ای ، دلتنگی ، بغضی ، آهی ، دردی به سراغم نیامد.
خوشحال باشم یا غمگین هووووف نمیدانم.

شعر بنویسم خوب است محبوبم برایت؟
شعر به سبک شاملو بنویسم یا سعدی و حافظ.
مولانا شوم چطور است یا نیما.
بنویسم آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟
دیدم شهریار زودتر نوشت.
خواستم بنویسم الا یا ایها الساقی دیدم حافظ نوشت.
من ماندم و نه شور نوشتن شعر ، نه نای دلنوشته ای هرچند چرت.
حالم مثل نوشته هایم چرت است.
واقعا نمیدانم چه شده بهتر بگویم چه مرگم شده است که حال دست خودم نیست.
اشک های لعنتی ام روی چک نویس چرت نوشته ام
می ریزند و آنها را چرت تر از قبل میکنند.
خدایا یاریم کن .
خدایا این حال را نمیخواهم .
این آشفتگی، بی حالی را نمیخواهم .
این حال چرت را نمی خواهم.
خدایا تمامم کن...
عشقم تو را می خواهم .
می شود مال من باشی؟ مال خود خودم باشی؟
خیالت نه خودت مال من باشی؟

هویت نه نفست مال من باشد، می شود تمامت مال من باشد؟

محبوبم دوستت دارم، دوستم داری؟

عشقم می شود بیایی و مرا در آغوش بگیری؟

می شود محبوبم ، می شود جانانم ، می شود تمامم شوی؟

تمامت شوم ، تمامم می شوی ؟

می دانم چرت زیاد میگویم ولی این بار نه.

این بار چرت نمی گویم می شود مال من شوی ؟

ی ...

آه ...

و دوباره ی هی...

این است حالم، حالی که دست خودم نیست.

حالی که هیچ چیز حالیش نیست، حالی که حال نیست.

نمی دانم حال است گذشته است یا آینده که برایم حالی نگذاشته ، حال و رمقی برایم نمانده.

حال بی حالی ، بدترین حال است ، نه خوبی نه بد .

نه هستی نه نیستی ، حال بی حالی ، بد حالیست .

قسم به چشمانت حالم حال نیست که چرت می گوید .

نه زندگی نه مرگ ، نه شادی نه غم ، نه خوشی نه ناخوشی، نه عشق و نه عشق ...

امان از بلاتکلیفی ، امان...

وای به روزی که ندانی زندگی کنی یا بمیری، بخندی یا گریه کنی، ندانی حالت خوب است یا بد ، ندانی عاشقی یا عاشقت...

بیا و تکلیفی بگو خدایا .

بیا و بگو چه نویسم ، بنویسم نقطه سر خط یا نقطه بگذارم و تمام کنم.

خدایا تکلیفم را مشخص کن بمانم یا بروم ، این جهان یا آن جهان.

خدایا یاری ام کن .

تکلیف ام را بگو که دیگر چرت ننویسم.

چرت بودن و چرت زندگی کردن سخت تر از چرت نوشتن است .

محبوبم می دانی چرا؟

چرت زیستن دست خودت نیست وقتی سرنوشت برایت همه چیز را چرت رقم زده ولی چرت نوشتن آسان است.

می توانی قلم بگیری و همه چیز همه ی رویاها و خیالهایت را بنویسی ، تمامی افکارت هر قدر که چرت باشد.

افکار چرت و نوشته چرت بالاخره مخاطب دارد ولی روزگار چرت هیچ ندارد.

و تو می مانی تمامی هیچ ها...

هوا گرگ و میش است مثل حال من ، چرت و مزخرف.

آسمان دعوا دارد مانند گرگ و میشی که گرگ میخواهد شکمی از غذا سیر کند و میشی که فرار را بر قرار ترجیح می دهد.

آسمان جنگ است میان شب ماندن و صبح شدن.

حال من هم این است .

جنگی است در درونم ، میان غم و شادی.

بخندم یا گریه کنم.

اوووووو چه جنگی نابرابری است درونم...

چرت یعنی من که باید بخوابم و بیدار و منتظر به در مانده ام که شاید بیایی.

چرت یعنی چشمانی که اکنون باید خواب باشد ولی خیره به صفحه گوشی است که نامت را ببیند و آرام شود .

چرت یعنی همین حرفهای من که بین خواب و بیداری زده می شود.

گویی م**س.ت کرده باشم ، گیج گیج ام .

ولی باید ادامه دهم و بیدار بمانم .

نکند بیایی و من خواب بمانم ، محبوبم بیدارم بیدار...

سخت است نفس کشیدن در هوایی که تو نباشی.

محبوبم می دانی گریه شبانه ، بغض و درد شبانه چیست؟

چرت نمی گویم حقیقت است هنوز گریه دارد، حال و هوایم.

زیبایم می شود به چرت هایم پایان دهی ؟

می شود روشنی دهی به این جان نالانم، به این قلب سیاهم؟

می شود باشی و بمانی برای همیشه ؟

می شود لبخندت لالایی خوابم شود ؟

می شود دستت آغوش مادرانه ای باشد برایم ولی سخت باشد مثل پدرم؟

می شود ؟ بیخیال می شود به خوابم بیایی؟؟

هووووم کاش شود...

قلبم تند می زند، دلیلش را نمی دانم.

تند تر میشود ، بدنم گر می گیرد.

چرت نمی گویم ، حالم اینگونه است. حالم حال نیست.

می دانی جانم دلم آغوشت را کم دارد، بیا و آرامم کن.

گفتم دوستت دارم ، همه گفتند انقدر چرت نگو دختر.

ولی انقدر تکرار کردم و گفتم دوستت دارم که هیچ کس حرفی برای گفتن نداشت.

وقتی تو گفتی دوستم داری من دیگر حرفی برای گفتن نداشتم و ندارم جز این که دوستت دارم.

و این قشنگ ترین چرت دنیا است .

آمده ام جانم ، آمده ام چشم به راهت بمانم .

آمده ام تمام رسم دنیا را عوض کنم ، آمده ام تا بگویم دنیا غلط فکر می کند.

غلط فکر میکند که می گوید ما شدنی نیستیم چون رسممان مال هم نیست ، دیارمان مال هم

نیست ، هوایمان مال هم نیست.

آمده ام بگویم اینها همه چرت اند.

بگویم مال همیم ، بگویم هوایمان یکی است چون دلمان یکی است.

آمده ام بگویم تمام چرت و پرت ها را دور بریز.

ما مال همیم ، همین و بس .

افکارم ، احوالم ، حرفهایم همه و همه چرت و چرک شدند. دیگر این ذهن زنگ زده جوابی نمی

دهد.



پ.ن: ممنون از همه کسایی که این چرت نوشته منو خوندن و کنارم موندن .

پایان

یک رمان مرجع رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و می خواهید که رمان ها و شعر هایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند می توانید به وب سایت ما مراجعه کرده و با ما تماس بگیرید.

پیشنهاد می شود

دَلنوشته راز ممنوعه ی من

دَلنوشته دل و دلبر

دَلنوشته ی تیک تاک